

نقد و معرفی

وحی قرآنی و پاسخ به شبهات آن

شهلا نوری*

چکیده

از دیدگاه قرآن "وحی" یک پدیده الهی و فراطبیعی است که منشاء طبیعی و بشری ندارد، از حقیقت آن فقط پیامبران که دارای تعالی روح اند، آگاهی دارند و تنها آنان می توانند در باره ماهیت وحی داوری کنند. در این پژوهش چهار شبهه مهمی که مستشرقان و سایر شبهه گران بروحی قرآنی ایراد نموده اند پاسخ داده شده و بی اساس بودن آنها به اثبات رسیده است. مانند: شك و تردید پیامبر ﷺ در دریافت وحی؛ حاصل تجربه نفسانی پیامبر ﷺ؛ دخالت شیطان در القاء وحی به آن حضرت؛ اقتباس از کتاب های تورات و انجیل.

کلید واژه ها: وحی قرآنی؛ محمد ﷺ؛ تجربه نفسانی؛ شك و تردید؛ القاء شیطان؛ مستشرقان.

* فارغ التحصیل گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه قم.

پدیده وحی، به جهت این که، یک پدیده الهی و فراطبیعی است، فقط پیامبران که دارای تعالی روح اند می توانند از راز و رمز آن آگاهی یابند و درباره حقیقت و ماهیت آن داوری نمایند اما آنچه برای دیگران میسر است، این است که تنها از طریق آشنایی با علائم و آثار آن می توانند به گونه ای آن را بشناسند بی آن که به حقیقت آن دست یابند.^۱ اما ذهن پژوهشگران انسان آرام ننشسته و هر کدام راهی را برای فهم ماهیت وحی پیموده اند، که می توان مجموعه دیدگاه های آنان را به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. عده ای منشاء وحی را غیبی و الهی دانسته اند مانند دیدگاه قرآن. در دیدگاه قرآن اولاً: پیامبر ﷺ وحی را از طریق معلمی غیر بشری و غیر طبیعی دریافت کرده است ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ (النجم، ۵/۵۳)؛ «آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت». ثانیاً: وی در دریافت آن از فرشته وحی آگاهی کامل داشته است ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ (طه، ۲۰/۱۱۴)؛ «و در [خواندن] قرآن، پیش از آن که وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن»

ثالثاً: پیامبر ﷺ بیشتر وحی قرآنی را با واسطه فرشته وحی دریافت نموده است ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾. (شعراء، ۲۶/۱۹۳)^۲، «روح الامین آن را بردلت نازل کرد». چنانچه «وحی تبیینی» به طور مستقیم به وی القاء شده است.

۲. گروهی دیگر منشاء «وحی» را طبیعی و انسانی تصور کرده اند که این نظریه ناشی از افکار و اندیشه مادی بوده و برخلاف دیدگاه قرآن است، مانند نظریه کسانی که وحی را نتیجه نبوغ اجتماعی یا شعور باطنی و یا تجربه نفسانی شخص پیامبر ﷺ دانسته اند.^۳ این دیدگاه به کلی منتفی می باشد که بر اساس همین نگرش شبهاتی مطرح شده است که در ذیل به پاسخ آن می پردازیم.

شبهه اول: آیا وحی گفتار محمد ﷺ است؟!

تئودور نولدکه خاورشناس آلمانی وحی قرآنی را حاصل تجربه نفسانی و قوای تخیلی پیامبر ﷺ می داند و چنین اظهار می دارد که: «إِنَّ مَعْظَمَ الْوَحْيِ حَدَثٌ لِيلاً كَمَا يَبْدُو، حِينَ تَكُونُ النَّفْسُ أَكْثَرُ قَابِلِيَةً لِلْاِسْتِقْبَالِ التَّخْيِيلَاتِ وَالْاِنطِبَاعَاتِ النَّفْسِيَّةِ عَمَّا هِيَ عَلَيْهِ فِي وَضْعِ النَّهَارِ. وَنَحْنُ نَعْلَمُ بِالتَّأَكِيدِ أَنَّ مُحَمَّدًا كَثِيرًا مَّا قَضَى اللَّيْلَ مَتَهَجِدًا... وَأَنَّهُ كَثِيرًا مَّا صَامَ وَتَشْتَدُّ بِالصِّيَامِ الْقُدْرَةُ عَلَى مَشَاهِدَةِ الرُّؤْيَا... وَلَمْ يَسْتَطِعْ مُحَمَّدًا فِي

اثناء الثوران النفسى الشديد أن يستمع إلى أجزاء كاملة من القرآن بل إلى كلمات وافكار مفردة فقط، لهذا السبب يعتبر البحث التاريخى أن ما أوحى به إليه لم يكن مقاطع قرآنية مستقلة بل بالآخرى الشكل الأدبى الذى عبّر بواسطة النبى عن مضمون الوحى و من الطبيعى أن تؤثر قوة السكرية النبوية بشكل فعال على اسلوب الكاتب. حين ضعف الثوران النفسى الهائل مع مرور الزمن صارت السور أكثر هدوءاً. كانت فى البداية تحركها طاقة الشعرية معنية، فاضحت لاحقاً، وبشكل تدريجى، أقوال معلم ومشروع لا غير؛^٢ به درستى وحى آن چنان كه پيدا است بيشتريشبانه صورت گرفته است، شبها كه نفس بيشتري قابلت را در پذيرش تخيلات و تأثر روحى و روانى نسبت به روز روشن دارد، يقيناً مى دانيم كه محمد ﷺ شبها را با تهجد سپرى مى كرده و روزها را روزه مى گرفته و با روزه گرفتن توانايى خود را بر مشاهده خواب شدت مى بخشيده است... و محمد در اثنای دگرگونی های شدید روحى توانايى نداشت كه اجزای كامل قرآن - را بشنود - بلکه تمام كلمات و افكار را فقط جدا جدا مى شنويد، بدین جهت است كه بحث تاريخى اهميت و اعتبار پيدا مى كند، به درستى آنچه كه به ايشان وحى شده مقاطع قرآنى مستقل نبوده است بلکه به شكل ادبى ديگر توسط پيامبر ﷺ از مضمون وحى تعبير شده است، طبيعى است كه قوت و توانايى حالت مخصوص نبوى - السكرية النبوية - به صورت فعال بر روش نويسنده كه در زمان ضعف انقلاب روحى قرار دارد، اثر مى گذارد و به مرور زمان سورهها اكثر قطع گرديده است - أكثر هدوءاً -.

در ابتداء سورهها معانى بلند و بالايى داشته، بعدها به شكل تدريجى به صورت گفتاريك معلم و مشروع - نه بيشتراز آن - در آمده است.

عصاره گفتار نولدكه اين است كه نفس و قوه تخيل پيامبر ﷺ در اثر تهجد و روزه گرفتن نيرومند گرديده و در نتيجه در عالم رؤيا چيزهايى براو افاضه شده است كه او مضمون آن را با جملات ناقص ادبى موزون بر زبان مى راند و خيال مى كرد كه آن كلام خداست كه براو نازل شده است.

نظريه نولدكه از اين جهت كه وحى قرآنى را حاصل تجربه نفسانى و قواى تخيلى پيامبر ﷺ دانسته كه در خواب بروى افاضه مى شده مانند همان نظريه مشركان دوره جاهليت است كه در عصر نزول قرآن نیز مطرح بوده است كه در سوره انبياء آيه پنجم بدان اشاره شده است: ﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ﴾ آنان قرآن را خواب های آشفته

می دانستند.^۵

پاسخ:

اولاً: وحی نه تنها در شب بلکه در اوقات مختلف شبانه روز و در حالات متفاوت به صورت ناگهانی بر حضرت نازل می شد.^۶ و نیز او در حال بیداری و -هشیاری- وحی را دریافت می نمود نه در عالم رؤیا.^۷

ثانیاً: وحی یک پدیده فکری یا تجربه نفسانی نیست بلکه یک پدیده روحی، فرا طبیعی است، که از خارج وجود حضرت برایشان القاء می شد، نه از باطن و ضمیر او،^۸ چنانچه قبلاً هم گفته شد که او تحت تعلیم فرشته وحی آن را دریافت کرد ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ (النجم، ۵/۵۳).

ثالثاً: قرآن کریم در رد این نظریه می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * ... مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ * أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * ... مَا رَآهُ الْبَصَرُ وَمَا طَعَىٰ * لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ﴾ (النجم، ۵۳/۳ و ۱۱-۱۲ و ۱۷-۱۸)؛ «و از سر هوس سخن نمی گوید... آن چه را دل دید انکار [ش] نکرد... آیا در آنچه دیده است با او جدال می کنید؟ و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است... به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید.»

پس طبق فرمایش قرآن، وحی گفتار محمد ﷺ نیست، و چشم و عقل او در دریافت وحی خطاء نکرد و دچار تخیل نگردیده است.^۹

رابعاً: آنچه در اثر تجربه نفسانی و تخیل و توهمات به دست می آید:

۱. فاقد هرگونه دلیل و برهان قانع کننده برای دیگران است و تنها در افق حیات فردی نمود می یابد. در حالی که وحی و دریافت های وحیانی هم در متن و محتوا دلائل کافی برای اثبات خود و برتری آن بر افکار بشری دارد چنانچه می فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (یوسف، ۱۲/۱۰۸)؛ «بگو: این است راه من، که من و هر کس [پیروی ام] کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم». ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ (عنکبوت، ۲۹/۵۱)؛ «آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می شود بر تو فرو فرستادیم؟»^{۱۰}

و هم در مرحله نخست برای خود گیرنده وحی «محمد ﷺ» همراه با آگاهی تام و بیینه است: ﴿قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ﴾ (الأنعام، ۶/۵۷) و سپس برهان قابل ارائه برای دیگران نیز می باشد: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ (الأنفال، ۸/۴۲)؛

«[و] تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.»^{۱۱}

۲. با وسوس شیطان همراه است، اما حریم وحی نبوی از دست برد اهریمن و پندارهای باطل، مصون است، چنانچه می‌فرماید: «... فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا...» (الجن، ۲۷/۷۲)؛ «... که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت...»^{۱۲}

در جای دیگر به صراحت می‌فرماید: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (التکویر، ۲۵/۸۱)؛ «و [قرآن] نیست سخن دیورجیم پس به کجا می‌روید؟* این [سخن] بجز پندی برای عالمیان نیست». همچنین می‌فرماید: «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ* بِأَيِّكُمْ الْمُنْتَوُونَ» (القلم، ۶۰/۵/۶۸)؛ «به زودی خواهی دید و خواهند دید، [که] کدام یک از شما دستخوش جنونید».

۳. همراه با محدودیت هاست؛ که این مسأله با مضامین عالی و اطلاعات گسترده و فراخ وحی، قابل مقایسه نیست. زیرا محتوای سخن وحی در بردارنده تمام چیزهایی است که تضمین کننده سعادت ابدی و پایدار انسان است؛ چنانچه می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّمًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (النحل، ۸۹/۱۶)؛ «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است...، بر تو نازل کردیم».^{۱۳} پس قرآن مجموعه پربار از معارف مورد نیاز بشر در زمینه‌های گوناگون فکری، اعتقادی، بینش‌های بنیادی درباره آغاز و فرجام عالم و آدم، و نظام‌های رفتاری همه جانبه انسان می‌باشد که اطلاعات و علم بشر در برابر آن بسیار ناچیز است.^{۱۴}

خامساً: قرآن ناتوانی همه بشریت را در پهنای تاریخ در مقابله با خود اعلام نموده است، و در آیات متعددی نا باوران را به مبارزه طلبیده و می‌گوید: اگر گمان می‌برید که این قرآن ساخته و پرداخته دست بشر است، سخنی مثل آن بیاورید که در زیبایی و شیوایی و استواری و حکمت همانند باشد.^{۱۵} آنجا که می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ... وَ لَنْ نَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مِمَّا كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْهُ» (البقرة، ۲۴/۲۳)؛ «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، پس [اگر راست می‌گویید] سوره‌ای مانند آن بیاورید... و هرگز نمی‌توانید کرد».

«لَنْ تَقُولُوا» اخبار از آینده به صورت مطلق می‌دهد و هم‌اوردی با قرآن را برای ابد نفی می‌کند.^{۱۶} نیز در آیه شریفه «قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ

لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ (الاسراء، ۱۷ / ۸۸)؛ «بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی [دیگر] باشند». ناتوانی همه جهانیان را از هم‌آوردی با قرآن بیان می‌کند. که بزرگترین دلیل اعجاز آن است.^{۱۷}

سادسا: در آیه دیگری فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (النساء، ۴ / ۸۲)؛ «آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند». براساس آیه شریفه آیات قرآن چه از نظر بیان و چه از لحاظ محتوا، باهم، هماهنگی کامل دارند و هیچ‌گونه اختلاف و تناقضی بین آن‌ها نیست. یعنی: با تدبیر در مفاد آیات و لوازم و ملزومات آن در می‌یابیم که اگر قرآن از ناحیه غیر خدا و از سوی بشر بود، تناقض و عدم تناسب فراوانی در محتوای آیات و نیز تفاوت در بیان و فصاحت و بلاغت آن وجود داشت، و چون چنین تناقضی دیده نمی‌شود، پس ثابت می‌شود که قرآن از ناحیه بشر نیست بلکه از سوی خداوند متعال و وحی الهی است.^{۱۸}

شبهه دوم: شک و تردید پیامبر ﷺ در دریافت وحی

رژمی بلاشریکی دیگر از خاورشناسان غربی است که به صورت تلویحی تحریف قرآن را پذیرفته است.^{۱۹} او شبهه ای را بازگونموده است که حاکی از شک و تردید پیامبر ﷺ در دریافت وحی الهی است چنانچه می‌گوید: «... وقتی جبرئیل، ملک مقرب، نخستین پیامش را فرود آورد {بخوان به نام پروردگارت} محمد ﷺ بنا بر احادیث وحشت عظیمی احساس کرد، او در آغاز ندانست که برگزیده خدای قادر است... به دنبال آن هیچکس در آن موقع و همان لحظه به فکر حفظ وحی نیفتاد مگر در حافظه‌ها...»^{۲۰}

پاسخ: گفتار رژمی بلاشراز چند جهت قابل بررسی است:

اولاً: او اشاره به روایات آغاز نزول وحی نموده است که در بعضی از آن‌ها از «ورقه بن نوفل» نام برده شده که می‌گویند او اضطراب و تردید رسول خدا ﷺ را در آن هنگام زائل نمود در حالی که «ورقه» بنا به گفتار بعضی‌ها به طور مسلم مسیحی و نصرانی بوده است.^{۲۱}

و داستان او نیز به دلیل مرسله بودن سند روایت و اختلاف گوناگون متن آن جعلی و ساختگی می‌باشد.^{۲۲}

ثانیاً: این که پیامبر ﷺ آگاهی درستی از وحی و نبوت خود نداشته باشد، قابل قبول نیست زیرا قرآن خلاف آن را شهادت می دهد و می گوید، او با آگاهی تام و همراه با دلیل روشن و بی‌تنبه آن را دریافت نموده است که هرگونه شک و تردید را زائل می کند. آنجا که می فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي﴾ (الانعام، ۶/۵۷)؛ «بگو: من از جانب پروردگارم دلیل آشکاری [همراه] دارم». و یا در جای دیگر می گوید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾. (یوسف، ۱۲/۱۰۸)؛ «بگو: این است راه من، که من و هرکس [پیروی ام] کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم». حال چگونه ممکن است پیغمبر ﷺ برای آرامش خاطر به یک مرد نصرانی رجوع نماید. آیا گفتار «ورقه» به او بصیرت می دهد؟! و آیا سرگذشت پیامبران گذشته که قرآن آن را بیان نموده، نیز چنین بوده است؟!^{۲۳}

ثالثاً: علاوه بر آیات، روایاتی دال بر اطمینان پیامبر ﷺ در مواجهه با فرشته وحی از امام صادق ع نقل شده است، از جمله: در برابر کسی که از او سؤال نمود که چگونه رسولان، رسالت خود را می شناسند؟ فرمود: «پرده از برابر آنان کنار می رود».^{۲۴}

رابعاً: اگر واقعاً قصه درست بود چرا «ورقه» ایمان نیاورد و با کفر از دنیا رفت، و چرا جزء صحابه رسول خدا ﷺ نامی از او برده نشده است؟!^{۲۵}

خامساً: اگر مستند اسلام ما، پیامبر ﷺ باشد و مستند ایمان پیامبر به وحی، تسلیت و تأکید ورقه و خدیجه باشد، چنین مسلمانی چه ارزشی دارد؟!^{۲۶}

شبهه سوم: دخالت شیطان در القاء وحی به پیامبر ﷺ
شبهه گران، افسانه «غرائیق» را که در روایات عجیبی که در کتب اهل سنت نقل شده است، دستاویز قرار داده و گفته اند که در لابه لای نزول آیات سوره نجم، شیطان دو جمله: «تلك الغرائق العلی، منها شفاعة ترجی» را بر پیامبر ﷺ القاء نموده است. که بعداً توسط جبرئیل با نزول آیات ۵۲ و ۵۳ سوره حج از آن مطلع گشت.^{۲۶} و سپس نتیجه می گیرند که شیطان در نزول وحی بر آن حضرت دخالت داشته است.

پاسخ: اولاً: محققان اسلامی اعم از شیعه و سنی روایت غرائیق را تضعیف نموده و جعلی پنداشته اند. زیرا در احادیث شأن نزول سوره نجم به هیچ وجه سخنی از آن به میان نیامده است.^{۲۷} و گذشته از آن داستان مزبور با زندگانی پیامبر بزرگ اسلام که از آغاز تا پایان عمر با بت و بت پرستی مبارزه نموده و شعارش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود قابل تطبیق نیست.^{۲۸}

ثانیاً: سوره مزبور با جملات: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾ آغاز شده است، که در این آیات بر عدم ضلالت و اغواء و عدم نطق از روی هوا برای پیامبر ﷺ، مورد تأکید قرار گرفته است. و نیز تصریح شده که هرآنچه پیامبر ﷺ می‌گوید «وحی» است. دیگر آن که لازمه تلبس ابلیس، تکذیب کلام پروردگار است، حال آن که هرگز شیطان برخواست خداوند غلبه نکند: ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ (النساء، ۴ / ۷۶)؛ «که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است» ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَنَا أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (المجادلة، ۵۸ / ۲۱)؛ «خدا مقرر کرده است که: حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید، آری، خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است». یعنی: خداوند عزیز است و کسی را یارای چیره شدن براو نباشد، در مقابل، ابلیس ضعیف است، و هیچگاه ضعیف بر قوی غالب نگرود.^{۲۹}

ثالثاً: خداوند در قرآن به صراحت هرگونه سلطه ابلیس را بر مؤمنان تکذیب می‌کند: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (النحل، ۱۶ / ۹۹)؛ «چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست». ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ (الاسراء، ۱۷ / ۶۵)؛ «در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست». و نیز شیطان خود می‌گوید: ﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾ (ابراهیم، ۱۴ / ۲۲)؛ «و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز این که شما را دعوت کردم و اجابت نمودید». پس چگونه ابلیس را یارای سلطه بر مشاعر پیامبر ﷺ است.^{۳۰} از طرف دیگر هرگز خداوند پیامبر ﷺ را به حال خود رها نمی‌کند و نمی‌گذارد در چنگال اهریمن گرفتار شود، چنانچه می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ (الطور، ۵۲ / ۴۸)؛ «و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز این که شما را دعوت کردم و اجابت نمودید».^{۳۱}

علاوه بر آن چون پیامبر ﷺ عرب است و فصیح‌ترین ناطقان به «ضاد» است، بر روابط و مناسبات کلامی، بهتر از دیگران واقف است، بنابراین نمی‌توان باور کرد که ایشان تهافت آن عبارات شرک‌آمیز و دوایه پس از آن ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا...﴾ را درک نکند.^{۳۲}

رابعاً: خداوند متعال صیانت قرآن را ضمانت کرده است بگونه‌ای که کسی نتواند چیزی را از آن کم کند و یا بر آن بیفزاید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر، ۱۵ / ۹)؛ «بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود». ﴿لَا

يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت، ۴۱/۴۲)؛ «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید». حال چگونه ممکن است ابلیس در حال نزول به آن دستبرد زند و جملاتی را بر آن بیافزاید؟!^{۳۳}

خامساً: دو آیه مورد استشهاد اهل حدیث ارتباطی به افسانهٔ غرانیق ندارد، زیرا:

۱. آیه ۵۲ سورهٔ حج: ﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾؛ «پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید» گویای این حقیقت است که خداوند متعال تمامی مکرو نقشه‌های شیطان را که سد راه و مانع عملی شدن اهداف هر پیامبری می‌شود، در هم می‌شکند، چنانچه در آیات دیگر نیز بدان اشاره شده است. ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ (الانبیاء، ۲۱/۱۸)؛ «بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکند، و بناگاه آن نابود می‌گردد».

و «تَمَنَّى» در آیه به معنای «آرزو و خواسته» است نه به معنای «تلاوت».^{۳۴}

۲. آیهٔ تثبیت: ﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا...﴾ (الاسراء، ۱۷/۷۴)؛ «و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی». به دلیل این که «لَوْلَا» امتناعیّه است دلالت بر عدم لغزش و انحراف پیامبر ﷺ دارد که همان مقام عصمت است نه این که از وقوع لغزش حکایت کند.^{۳۵}

شبهه چهارم: آیا مصدر وحی قرآنی کتب پیشینیان است!؟

گلدزیه‌ر، رژی بلاشر، تئودور نولدکه و... از خاورشناسان غربی، مصدر وحی قرآنی را کتب تورات و انجیل یهودیت و مسیحیت تصور کرده‌اند، تا از این طریق، خدشه بر نص قرآن وارد نموده و آن را مانند کتاب مقدس تحریف شده تلقی کنند، چنانچه گلدزیه‌ر می‌گوید: «آنچه پیترو رنفلس... در مورد کتاب مقدس می‌گوید، دربارهٔ قرآن نیز صادق است، وی در جایی گفته است: هر انسانی عقاید خود را در کتاب مقدس می‌یابد...»^{۳۶} نیز گفتار نولدکه، که چنین اظهار داشته است: «إِنَّ الْمَصْدَرَ الرَّئِيسَ اللَّوْحِيَّ الَّذِي نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ... يَحْسَبُ اعْتِقَادَ قُرُونٍ وَسَطِيٍّ وَبَعْضُ الْمَعَاصِرِينَ، هُوَ بَدُونِ شَكٍّ مَا تَحْمَلُهُ الْكُتَابَاتُ اللَّيْهُودِيَّةُ... أَمَّا تَأْتِيرُ الْأَنْجِيلِ عَلَى الْقُرْآنِ فَهُدُونُ ذَالِكُ بَكْثِيرٌ...»^{۳۷}.

البته قبل از مستشرقان بعضی از مفسران مانند راغب اصفهانی نیز گفته است: «... وَإِنَّ كَثِيرًا مِنْهَا مَوْجُودٌ فِي الْكُتُبِ الْمَتَقَدِّمَةِ وَلِذَلِكَ قَالَ تَعَالَى: ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾» (الشعراء، ۲۶/۱۹۶).^{۳۷} این نظریه همان شبهه ای است که در نزد اعراب جاهلی نیز

مطرح بوده است که قرآن کریم آن را نقل کرده است: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (الفرقان، ۵/۲۵)؛ و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که آن‌ها را برای خود نوشته، و صبح و شام بر او املا می‌شود. در این میان رژی بلاشرب برای این که ادعای خود را ثابت کند «امی» بودن پیامبر ﷺ را آنچنان که خود می‌خواهد، معنا نموده است، واژه «امی» از نظر او به معنای کسی است که کافرکیش باشد و کتاب آسمانی نداشته باشد.^{۳۹}

پاسخ:

اولاً: نظریه رژی بلاشرب در معنای «امی» از دو جهت قابل بررسی است:

۱. دو حدیثی را که رژی بلاشرب بر آشنایی پیامبر ﷺ برنوشتن استناد کرده است، هیچ گونه صراحتی بر این که حضرت شخصاً چیزی نوشته باشد، ندارد، در داستان حدیبیه و داستان کاغد و قلم، کتابت رسول خدا ﷺ به معنای املاء بر کاتب است.^{۴۰}

۲. ادله قطعی دیگر بر امی بودن پیامبر ﷺ فراوان است از جمله آیه شریفه: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (العنکبوت، ۲۹/۴۸)؛ «و توهیج کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی، و گرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند. که صریحاً دلالت دارد بر این که رسول خدا ﷺ قبل از نزول قرآن توانایی بر خواندن و نوشتن نداشت، علاوه بر آیات، روایات، فرهنگ لغت و شاهدان [صحابه و یاران] نیز این مطلب را تأیید می‌کند.^{۴۱}

ثانیاً: تصور بعضی از خاورشناسان که سفر پیامبر ﷺ در سن دوازده سالگی، با عمویش ابوطالب را به شام و ارتباط پیامبر ﷺ با غلام مسیحی و... را دستاویز قرار داده‌اند بر این که محمد ﷺ تعالیم عالی خود را از اخبار و راهبان مسیحی گرفته است، پنداری بیش نیست زیرا علاوه بر این که پیامبر ﷺ چنانچه گفته شد، «امی» بود، مشکل به نظرمی رسد که در مدت کوتاه اقامت خود در شام بتواند تورات و انجیل را فرا گیرد، و اگر چنین اتفاقی افتاده بود، خودش پس از بازگشت آن را نقل می‌کرد.^{۴۲}

ثالثاً: مهمترین سند نولدکه، گلد زیهر و دیگر خاورشناسان بر ادعای شان این است که، میان تعالیم قرآن و سائر صحف - کتب یهود، اناجیل و... - در قصص و حکم تشابه و توافق وجود دارد مثل: حدیث معراج، نعم اخروی، جهنم، صراط، نمازهای پنجگانه و... بر همین اساس گمان کرده‌اند که قرآن صورت «تلمودیه» است که

از طریق عالمان یهود و سائر اهل کتاب به پیامبر ﷺ رسیده است. و برای اثبات این مطلب بر آیاتی از قرآن استشهاد نموده اند، از جمله: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾ (الأعلى، ۸۷ / ۱۸ و ۱۹)؛ «قطعاً در صحیفه‌های گذشته این [معنا] هست، صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (النجم، ۵۳ / ۳۶ - ۳۸)؛ «یا بدانچه در صحیفه‌های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ و [نیز در نوشته‌های] همان ابراهیمی که وفا کرد: که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد».

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ * أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (الشعراء، ۲۶ / ۱۹۶ و ۱۹۷)؛ «و [وصف] آن در کتاب‌های پیشینیان آمده است. آیا برای آنان، این خود دلیلی روشن نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند؟»

یعنی قرآن با کتب قبل مطابقت دارد و عالمان بنی اسرائیل بر صحت آن شهادت داده‌اند. ۴۴ نیز آیه ﴿وَمَنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا﴾ (الأحکاف، ۴۶ / ۱۲)؛ «و [حال آن‌که] پیش از آن، کتاب موسی، راهبر و [مایه] رحمتی بود و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق‌کننده [آن] است». می‌گویند، این آیه به صراحت دلالت دارد که پیامبر ﷺ نزد کتاب موسی تلمذ کرده و قرآن نسخه‌ترجمه عربی از کتاب امام - موسی - است. ۴۵.

در پاسخ می‌گوئیم: نخست این که ما معتقدیم که تمام شرایع الهی و ابراهیمی از یک اصل سرچشمه گرفته است، که هدف همه آن‌ها، توحید، اخلاص در عمل و مزین شدن به مکارم اخلاق بوده است. چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ (الشوری، ۴۲ / ۱۳)؛ «از [احکام] دین، آن چه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آن چه را به تو وحی کردیم و آن چه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی نکنید». ۴۶ و دین از آدم تا خاتم یکی است و آن اسلام است یعنی تسلیم در برابر الله و اخلاص در عبادت. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران، ۳ / ۱۹)؛ «در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است». بنابراین این مادامی که پیروان ادیان در برابر پروردگار عالم تسلیم باشند، هیچ گونه تفرقه‌ای بین ادیان وجود نخواهد داشت، این همان منطبق قرآن است که به سوی کلمه توحید

و توحید کلمه فرامی خواند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران، ۳/ ۶۴)؛ «بگو: ای اهل کتاب، بیاید بر سرسخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد».^{۴۸}

دیگر این که، همین وحدت منشاء یعنی سرچشمه گرفتن تمام کتب آسمانی از یک اصل، سبب تشابه و توافق آنان در فروع گردیده نه چیز دیگر مثل: متخذ بعضی از بعضی دیگر که نتیجه اش تبادل یداً بید - سینه به سینه - باشد و یا تصادف و اتفاق.^{۴۹} زیرا:

۱. خود قرآن به صراحت می فرماید که از منبع وحی به پیامبر ﷺ صادر شده است: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ... وَعِيسَى... وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا...» (النساء، ۴/ ۱۶۳ - ۱۶۶)؛ «ما هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او، وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل... و عیسی... و خدا با موسی آشکارا سخن گفت». «وَأَوْحَى إِلَيْ هَذَا الْقُرْآنَ لَانذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (الأعام، ۱۹/ ۶)؛ «و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم».^{۵۰}

بنابراین آیاتی را که بعضی از مستشرقین بدان استشهاد کرده اند دال بر مدعای آنان نیست، زیرا آیات ۱۸ و ۱۹ سوره اعلی اشاره به نصایح گذشته در سوره است و تأکید دارد که آنچه پیامبر ﷺ آورده است چیز جدیدی نیست بلکه همان است که در صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام هم بوده چنانچه می فرماید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ» (الأحقاف، ۴۶/ ۹)؛ «بگو: من از [میان] پیامبران، نودر آمدی نبودم».^{۵۱}

و در آیه ۳۶ سوره نجم «ضمیر» به کسی که در مقابل دعوت پیامبر ﷺ ایستاده و آن را استهزاء می کند، بازگشت می کند.^{۵۲} نیز در آیه ۱۹۶ سوره شعراء ضمیر به قرآن یا نزول آن بازگشت می نماید نه به معانی قرآن.^{۵۳}

آیه ۱۹۷ سوره شعراء دال بر شهادت عالمان بنی اسرائیل به صدق دعوت پیامبر ﷺ است نه اشهاد آنان بر اقتباس قرآن از کتب پیشینیان.^{۵۴} چنانچه آیات دیگر بدان اشاره نموده است مانند: «لَكِنَّ الرَّاْسُخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ» (النساء، ۱۶۲/ ۶)؛ «لیکن راسخان آنان در دانش، و مؤمنان، به آنچه بر تو نازل شده

و به آنچه پیش از تونازل گردیده ایمان دارند». مراد از: «الرَّاسُخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ» عالمان اهل کتاب است.^{۵۵} همچنین در آیه شریفه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ» (الأحقاف، ۴۶/۱۰)؛ «بگو: به من خبر دهید، اگر این [قرآن] از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و شاهی از فرزندان اسرائیل به مشابعت آن [با تورات] گواهی داده و ایمان آورده باشد، و شما تکبر نموده باشید [آیا باز هم شما ستمکار نیستید]». ضمیر در «عَلَىٰ مِثْلِهِ» به قرآن بازگشت می‌کند و آیه اشاره دارد بر ایمان آوردن شاهی از عالمان بنی اسرائیل به تعالیم قرآن به جهت تطابق آن با تعالیم تورات زیرا هر دو شریعت الهی و حق اند.

چنانچه در آیه دیگر به صراحت به حق بودن قرآن در نزد اهل کتاب اشاره دارد: «وَالَّذِينَ آمَنَّا بِهِمْ يُعَلِّمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» (الأنعام، ۶/۱۱۴)؛ «و کسانی که کتاب [آسمانی] بدیشان داده‌ایم می‌دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است».^{۵۶}

۲. معارف بلند و تعالیم شگفت‌انگیزی که قرآن عرضه می‌دارد با افسانه‌های سست و هزله‌گویی‌های مسخ شده کتب عهدین هیچ‌گونه سنخیتی ندارد.^{۵۷} مثلاً: قرآن آنچه را که پیرامون صفات الله بیان می‌دارد مافوق افکار بشری است. چنانچه در سوره حشر آمده است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ...» (الحشر، ۲۲-۲۴)؛ «اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمت‌گر مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاک سلامت [بخش، و] مؤمن [به حقیقت حق خود که] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است]...».^{۵۸}

اما اوصافی را که تورات از خداوند متعال بیان می‌کند، مقام شامخ الهی را در حد پائین‌ترین مخلوقات، تنزل می‌دهد. چنانچه در داستان آدم و حوا در سفر تکوین آمده است. (کتاب مقدس، سفر تکوین / فصل سوم / آیات ۹-۱۱).

حال چگونه ممکن است که تعالیم قرآن از کتب عهدین اقتباس شده باشد؟! لازم به ذکر است که علاوه بر پاسخ‌های فوق نویسندگان دیگر نیز جواب‌های مشابهی را در رد این شبهه متذکر شده‌اند که خوانندگان محترم را به آن‌ها ارجاع می‌دهیم.^{۵۹}

از آن چه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که، حقیقت وحی قرآنی که به شخص رسول خدا ﷺ القاء شده است، منشاء الهی دارد، نفسانی و شیطانی نیست و پیامبر ﷺ بایقین کامل آن را از فرشته وحی فرا گرفته است، نه آن که از کتب پیشینیان رونویس کرده باشد، گرچه در بعضی موارد تشابه میان آن و کتب آسمانی دیگر وجود دارد که به جهت الهی بودن و وحدت مصدریت آنهاست اما تفاوت‌های فراوانی در آنها مشاهده می‌شود، که ناشی از مصون بودن وحی قرآنی از تحریف و تزییع و عدم مصونیت عهدین از تحریف و تزییع است. حال که الهی بودن وحی قرآنی روشن گردید، لازم است جایگاه آن را در اقسام وحی بررسی نمائیم که به کدام قسم از اقسامی که در قرآن بدان اشاره شده بر پیامبر ﷺ نازل گردیده است؟

اقسام وحی

وحی الهی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. **وحی تکوینی**؛ عبارتست از قوانین تکوینی خاصی که در نهاد موجودات به ودیعه

گذاشته شده است.^{۶۰} مانند: وحی به فرشتگان: ﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ...﴾ (الأنفال، ۸/۱۲)؛ «هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد» وحی به آسمان و زمین، ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ (فصلت، ۴۱/۱۲)؛ «و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود». و وحی به زنبور عسل: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ (النحل، ۱۶/۶۸)؛ «و پروردگارت توبه زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد».^{۶۱}

۲. **وحی تشریحی**؛ این نوع وحی، وحی به بشر و انسان است که گاه به صورت رسالی

است، گاه بگونه غیر رسالی.

الف: وحی غیر رسالی؛ یک نوع الهام و در دل افگندن است که برای سایر انسان‌ها

نیز اتفاق می‌افتد مانند: الهام به مادر موسی و مریم و... ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾ (القصص، ۲۸/۷). «و به مادر موسی وحی کردیم که: او را شیرده».

ب: وحی رسالی؛ وحی به انبیاء و پیامبران است، که خود نیز دارای اقسامی است،

که در قرآن کریم در آیه شریفه ۵۱ سوره شوری بدان اشاره شده است: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ﴾؛ «و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی،

یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار».

در این آیه شریفه از سه نوع وحی که به پیامبران شده، یاد گردیده است:

۱. **وحی مستقیم:** آن است که بدون هیچ گونه واسطه‌ای صورت می‌گیرد چنان چه آیه: ﴿لَبَشِّرْ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا﴾ بدان دلالت می‌کند؛ که پیامبر ﷺ در مورد آن فرموده است: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي» مانند وحی تبیینی.

۲. **وحی غیر مستقیم و با واسطه،** که واسطه همان حجاب است: ﴿أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ مثل وحی به موسی عَلَيْهِ السَّلَام در کوه طور و به پیامبر ﷺ در شب معراج که به صورت ایجاد صدا بوده است.

۳. **وحی به واسطه رسول:** که مراد از رسول همان فرشته وحی است: ﴿أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾ از ظاهر آیه استفاده می‌شود که وحی قرآنی از نوع اخیر است که به واسطه ملک وحی به پیامبر ﷺ نازل می‌شد، چنان چه در آیات دیگر نیز آمده است: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ﴾ (الشعراء، ۲۶/۱۹۴)؛ «روح الامین» آن را بردلت نازل کرد»، ﴿فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (البقرة، ۲/۹۷)؛ «چرا که او، به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است».^{۶۲}

خلاصه این که وحی قرآنی، وحی تشریحی رسالی می‌باشد که به واسطه جبرئیل، رسول وحی به پیامبر ﷺ نازل گردیده است. اما این که چگونه و به چه کیفیتی نازل شده است در بحث بعد از آن سخن خواهیم گفت.

چگونگی نزول وحی قرآنی

نخست به مهمترین سؤالی که در مورد آغاز نزول وحی قرآنی مطرح است، می‌پردازیم، و آن این که آغاز نزول قرآن در ماه رمضان شب قدر بوده است، این مسأله با بعثت پیامبر ﷺ که در بیست و هفتم رجب و یا براساس روایات اهل سنت در ماه ربیع الاول اتفاق افتاد، چگونه قابل جمع است؟

در پاسخ می‌گوییم: این شبهه از آنجا ناشی می‌شود که روز بعثت را با وقت نزول قرآن یکی بدانیم، در حالی که بین این دو تفاوت وجود دارد.

توضیح آن که؛ در تعیین وقت بعثت سه قول موجود است که بعضی آن را ماه رمضان دانسته‌اند - در ماه رمضان نیز سه نظر است: ۱۷ رمضان، ۱۸ رمضان، ۲۴ رمضان -

بعضی دیگر آن را دوازده ربیع الاول می دانند ولی شیعه امامیه آن را بیست و هفتم رجب دانسته اند^{۶۳} نه دوازده ربیع الاول به دلیل روایات زیادی که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که مورد تأیید اهل سنت نیز می باشد؛ چنانچه امام رضا علیه السلام می فرماید: «بعث الله عزوجل محمداً صلی الله علیه و آله رحمة للعالمین فی سبع و عشرين من رجب، فمن صام ذلك اليوم كتب الله له صیام ستین شهراً»^{۶۴}.

بنابراین آغاز وحی رسالی - بعثت - در ۲۷ رجب با نزول پنج آیه اول سوره علق مقارن بوده است، ولی آغاز نزول قرآن به صورت کتاب آسمانی بعد از سه سال تأخیر - فترت - در ماه رمضان شب قدر بوده است، شب قدر نیز ۲۳ رمضان است. چنانچه از ظاهر آیه ۱۸۵ سوره بقره به دست می آید: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾؛ «ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است»؛ زیرا معاصرین نزول آیه، از واژه قرآن، قرآن کامل را نمی فهمیدند، بنابراین آیه مذکور ابتدای نزول را می رساند چنان چه بیشتر مفسرین گفته اند: «... ای بدء نزول القرآن فيه» سپس قرآن به صورت تدریجی در مدت بیست سال به مناسبت های مختلف نازل گردید.^{۶۵}

اما در مورد کیفیت و چگونگی نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله، روشن ترین بیان در آیات قرآن، بازم آیه ۵۱ سوره شوری است، چنانچه گذشت سه کیفیت مختلف در آیه اشاره شده است، که «وحی تبیینی» به طور غالب، به صورت مستقیم بوده است. هنگام نزول وحی مستقیم، حالات خاصی در پیغمبر صلی الله علیه و آله پدیدار می شد، که در آن لحظه حالت حضرت همراه با برافروختگی چهره، لرزش بدن، ریزش عرق از پیشانی مبارک - در تمام فصول سال - و... بوده است.^{۶۶} و یا در جای دیگر که از کیفیت نزول وحی از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد در پاسخ فرمودند: مانند صلصله جرس است که سخت ترین حالت، از آن یاد شده است.^{۶۷} اما هنگام نزول وحی به واسطه رسول «جبرئیل» که گفته شد وحی قرآنی بیشتر بدین صورت القاء می گردید، در این کیفیت وحی، ظهور فرشته وحی به شکل های گوناگون نقل شده است که گاه به صورت انسانی مانند دحیه کلبی در می آمد، و گاه به صورت اصلی اش یعنی: همان گونه که آفریده شده بود، ظاهر می شد.^{۶۸} و هنگام نزول وحی از پس پرده «من وراء حجاب» که در شب معراج بر پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت، به گونه ایجاد صدا بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله صدایی را می شنید بدون آن که گوینده را ببیند.^{۶۹}

خلاصه این که، همان گونه که شاهدان نقل کرده اند، وحی به طور ناگهانی و در حالات مختلف و اوقات مختلف بر پیامبر ﷺ نازل می‌گردید مانند حالت نشسته، ایستاده، سواره، پیاده، در اثناء سخن گفتن با دوست و دشمن، و در وقت صبحگاه و شامگاه، روز، شب و...^{۷۰}

موضع‌گیری‌های مردم در برابر وحی قرآنی

همان گونه که امروزه مستشرقین و خاورشناسان به انگیزه‌های گوناگونی در برابر وحی موضع‌گیری‌هایی از خود نشان داده اند.^{۷۱} در عصر نزول وحی نیز گروه‌هایی برخاستند و به وحی و آورنده آن یعنی: شخص پیامبر اکرم ﷺ نسبت‌های ناروایی دادند. مثلاً: او را مجنون، کاهن، ساحر، کذاب و... خواندند و خود وحی را نیز سحر و گفتار بشر، گفتار شیطان و... نامیدند و گفتند: «**إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ**» (الحجر، ۶/۱۵)؛ «به یقین تو دیوانه‌ای». «**هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ**» (ص، ۴/۲۸)؛ «این، ساحری شیاد است». «**بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ**» (القمر، ۲۵/۵۴)؛ «بلکه او دروغ‌گویی گستاخ است». «**إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى**» (المدثر، ۲۴/۷۴)؛ «این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند نیست». «**إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ**» (المدثر، ۲۵/۷۴)؛ «این غیر از سخن بشر نیست» و گاه از این که وحی بر مردی چون او نازل شده، شگفت زده شدند و گفتند: «**لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ**» (الزخرف، ۳۱/۴۳)؛ «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟»

در مقابل، قرآن نیز در دفاع از خود و پیامبر ﷺ پاسخ‌هایی داده است؛ آن جا که می‌فرماید: «او مجنون نیست»، (القلم، ۵/۶۸). کسانی که آنرا سحر نامیده‌اند آیات خدا را تکذیب کرده‌اند، (القمر، ۲/۵۴) قرآن گفتار بشر و گفتار شیطان نیست (التکویر، ۲۵/۸۱) بلکه ذکر برای بشر، (المدثر، ۳۱/۷۴) جداکننده حق از باطل (الطارق، ۱۳/۸۶) و حکمت بالغه است (القمر، ۵/۵۴) به جهت این که الهی بودن و حق بودن وحی برای خرده‌گیران بیشتر روشن گردد، لازم است بحث مستقلی تحت عنوان «حقانیت وحی» ارائه دهیم.

حقانیت وحی قرآنی

حقانیت وحی را از این که کلام الهی است، می‌توان تشخیص داد که در آیات زیادی بدان تصریح شده است:

۱. آیاتی که به عصمت واسطه وحی «جبرئیل» که مأمور ابلاغ وحی و کلام الهی به

پیامبر ﷺ است، اشاره دارد، و او را رسولی ارجمند، نیرومند و امانت دار معرفی نموده است، آن جا که می فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (تکویر، ۸۱ / ۲۱ - ۱۹)؛ «که [قرآن] سخن فرشته بزرگواری است. نیرومند [که] پیش خداوند عرش، بلندپایگاه است، در آن جا [هم] مُطَاع [و هم] امین است».

۲. آیاتی که به طور عموم از عصمت گیرندگان و ابلاغ کنندگان وحی «پیامبران» یاد کرده است، و می فرماید: «...إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَيَمْنُ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ...» (الجن، ۷۲ / ۲۸ - ۲۶)؛ «جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت، تا معلوم بدارد که پیام های پروردگار خود را رسانیده اند». زیرا در صورت خطاء آنان «لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا...» تحقق نمی یابد.^{۷۲}

۳. و نیز آیات فراوانی که در مورد شخص پیامبر اکرم ﷺ آمده است و با «قل»، «اتل»، «اقرأ» آغاز شده است و می فرماید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ» (الأنعام، ۵۰/۶)؛ «بگو: به شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است». «وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» (الكهف، ۲۷/۱۸)؛ «و آن چه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان». «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» (العلق، ۱/۹۶)؛ «بخوان به نام پروردگارت که آفرید». و یا در جای دیگر می فرماید که اگر پیامبر ﷺ چیزی را به افتراء بگوید، رگ قلبش را قطع می کنیم «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ... ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (الحاقة، ۴۴/۶۹ - ۴۶)؛ «و اگر [او] پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می کردیم».

۴. و یا آنجایی که داستان پیامبران را به وحی الهی منتسب می کند. (یوسف، ۱۰۲/۱۲) دقت و توجه در این آیات حکایتگر حقانیت وحی الهی و قرآنی است که همگی انتساب آن را به خداوند متعال می رساند، و رمز جاودانگی پیام وحی نیز برخاسته از حقانیت آن است که بشر را برای همیشه تاریخ نیاز مند خود کرده است، چه بشر عصر جاهلیت را و چه بشر امروز و فرداها را.

نتیجه

از آن چه گذشت می توان چنین نتیجه گرفت که:

۱. از حقیقت «وحی رسالی» که پدیده ای الهی و فرا طبیعی است و ارتباط ویژه

خداوند با پیامبران در زمینه القاء پیام هدایت تشریحی می‌باشد، فقط پیامبران که دارای تعالی روح اند، آگاهی دارند و تنها آنان می‌توانند درباره ماهیت وحی داوری کنند.

۲. ظاهر برخی از آیات نشان می‌دهد که وحی قرآنی که وحی تشریحی رسالی می‌باشد، بیشتر به واسطه ملك وحی «جبرئیل» بر پیامبر ﷺ نازل شده است.

۳. آغاز نزول وحی رسالی - بعثت - بر پیامبر ﷺ بیست هفتم رجب است که با نزول پنج آیه اول سوره علق مقارن بوده است، ولی آغاز نزول قرآن به صورت کتاب آسمانی بعد از فترت در ماه رمضان شب قدر بوده است.

۴. وحی قرآنی کلام الهی است که توسط جبرئیل رسول ارجمند و امانت دار خداوند به پیامبر ﷺ ابلاغ شده است.

۵. شبهات مستشرقان و سایر شبهه گران در زمینه وحی قرآنی مانند: شك و تردید پیامبر ﷺ در دریافت وحی؛ حاصل تجربه نفسانی پیامبر ﷺ؛ دخالت شیطان در القاء وحی به آن حضرت؛ اقتباس از کتاب‌های تورات و انجیل، بیهوده و مردود می‌باشد که منشأ آن چند چیز است:

اولاً: از افکار و اندیشه مادی آنان نشأت می‌گیرد.

ثانیاً: برگرفته از روایات جعلی و ساختگی و ضعیف و همچنین اظهارات بی اساس بعضی از مفسران اهل سنت می‌باشد.

ثالثاً: از فهم و برداشت غلطی است که از برخی از آیات قرآن نموده‌اند.

۹. منشور جاوید، ۱۰ / ۲۲۸ - ۲۳۰.

۱۰. علوم قرآن «سعیدی روشن» / ۳۵.

۱۱. همان / ۳۶.

۱۲. همان / ۳۷ - ۳۸.

۱۳. علوم قرآن / ۳۳ و ۳۴.

۱۴. همان / ۱۱۳.

۱۵. علوم قرآنی «معرفت» / ۳۶۷.

۱۶. همان / ۳۶۸.

۱. علوم قرآن «سعیدی روشن» / ۴۱۱.

۲. وحی و نبوت «شهید مطهری»، ۳ / ۷۵ - ۷۷ و ۸.

۳. علوم قرآن / ۲۷ و ۲۸.

۴. تاریخ القرآن «نولدکه» / ۱۲۵.

۵. منشور جاوید «سبحانی» / ۲۲۷.

۶. آراء المستشرقین حول القرآن الکریم، ۱ / ۳۹۰.

۷. تاریخ سیاسی اسلام، ۱ / ۱۶۱.

۸. تاریخ قرآن / ۱۵.

۱۷. همان.
۱۸. قرآن شناسی، ۱/ ۱۳۹.
۱۹. خاورشناسان و پژوهش‌های قرآنی / ۴۳.
۲۰. درآستانه قرآن / ۲۹.
۲۱. فروغ ابدیت، ۱/ ۲۳۰؛ تاریخ سیاسی اسلام، ۱/ ۱۶۰.
۲۲. تاریخ قرآن / ۲۰ و ۲۱.
۲۳. المیزان، ۲۰/ ۳۲۹.
۲۴. بحار الأنوار، ۱۱/ ۵۶ / ح ۵۶.
۲۵. تلخیص التمهید، ۱/ ۴۳.
۲۶. تاریخ طبری، ۲/ ۷۵-۷۷.
۲۷. مفاتیح الغیب، ۲۳/ ۲۳۷؛ تفسیر نمونه، ۱۴/ ۱۴۰.
۲۸. تفسیر نمونه، ۱۴/ ۱۴۱؛ فروغ ابدیت، ۱/ ۳۴۲.
۲۹. علوم قرآنی» ص ۳۹.
۳۰. همان.
۳۱. همان / ۴۰.
۳۲. همان.
۳۳. همان.
۳۴. همان / ۴۱.
۳۵. همان.
۳۶. گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان / ۲۹.
۳۷. تاریخ القرآن / ۷.
۳۸. مقدمه جامع التفاسیر / ۱۰۵ و ۱۰۶.
۳۹. درآستانه قرآن / ۲۱.
۴۰. پژوهشی در تاریخ قرآن کریم / ۱۹۳.
۴۱. همان / ۱۹۶-۲۰۰.
۴۲. فروغ ابدیت، ۱/ ۱۷۲-۱۷۵.
۴۳. شبهات و ردود حول القرآن / ۱۰ و ۱۱.
۴۴. همان / ۱۰.
۴۵. همان.
۴۶. همان / ۱۱.
۴۷. همان / ۱۲.
۴۸. همان / ۷ و ۱۲.
۴۹. همان / ۱۳.
۵۰. همان / ۱۴.
۵۱. همان.
۵۲. همان / ۱۵.
۵۳. المیزان، ۱۵/ ۳۲۰-۳۲۱؛ الکشاف، ۳/ ۳۳۵.
۵۴. شبهات و ردود / ۱۵؛ المیزان، ۱۵/ ۳۲۰ و ۳۲۱؛ الکشاف، ۳/ ۳۳۵.
۵۵. شبهات و ردود / ۱۵.
۵۶. همان / ۱۵-۱۶.
۵۷. همان / ۱۳.
۵۸. همان / ۱۷.
۵۹. آراء مستشرقین حول القرآن الکریم، ۱/ ۲۹۱ و ۳۳۵-۳۴۲؛ من افتراءات المستشرقین / ۱۲۱-۱۳۳؛ الرسول فی کتابات المستشرقین / ۷۲-۸۴؛ القرآن و الملحدون / ۲۸-۳۰ و ۵۷؛ الاستشراق والقرآن العظیم / ۴۳؛ القرآن والمبشرون / ۹۶-۱۰۰.
۶۰. تفسیر نمونه، ۲۰/ ۴۹۱.
۶۱. تاریخ قرآن / ۸۹.
۶۲. تاریخ قرآن / ۱۲؛ المیزان، ۱۸/ ۷۳.
۶۳. تلخیص التمهید، ۱/ ۶۸.
۶۴. الکافی، ۴/ ۱۴۹ / ح ۲.
۶۵. علوم قرآنی «معرفت» / ۶۲-۶۴ و ۷۵.
۶۶. بحار الأنوار / ۱۸.
۶۷. تاریخ قرآن / ۱۰۱.
۶۸. تفسیر نمونه، ۲۰/ ۴۸۸.
۶۹. تاریخ قرآن / ۱۲.
۷۰. آراء المستشرقین حول القرآن الکریم، ۱/ ۱۰۳-۱۰۵؛ تاریخ قرآن «معرفت» / ۱۶ و ۱۷؛ پژوهشی در تاریخ قرآن کریم / ۳۳ و ۳۴.
۷۱. مناهج المستشرقین / ۶۱-۶۳؛ «خاورشناسان و پژوهش‌های قرآنی» / ۱۷-۲۷.
۷۲. راه شناسی / ۱۴۹-۱۵۶.